



• درآید

خوشاوندی با شهید مفتاح از یک سو و ارتباط نزدیک وی با کانونها و نیز با چهره های شاخص انقلاب از سوی دیگر به خاطر وی جذابیت خاصی بخشیده است. او اخیراً پاره ای از این خاطرات را در کتابی به پژوهندگان تاریخ انقلاب عرضه داشته است. آنچه که در این گفت و شنود می خوانید، جلوه هائی گویا و دلنشین از سلوک اجتماعی شهید مفتاح و نحوه تعامل وی با عناصر و جریانات گوناگون فرهنگی و سیاسی است و نمایانگر جنبه هائی مغفول از شخصیت اوست.

« جلوه هائی از منش اجتماعی شهید مفتاح »

در گفت و شنود شاهد یاران با محمد پیشگاهی فرد

# علاقه ایشان به جوانان مثال زدنی بود.....

که آینده این حرکتی که در پیش گرفته ایم، به دست این جوانهاست.»

شما به دلیل وصلت با دختر شهید مفتاح، مسلمان در جریان فعالیتهای مبارزاتی ایشان و به ویژه نقش برجسته ایشان در اداره مسجد قبا بوده اید. از این دوران چه خاطراتی دارید و آیا شما هم در این فعالیتهای مشارکت داشتید و چگونه؟

اواخر سال ۵۲ بود که شهید بهشتی و شهید مفتاح به من توصیه کردند که دامنه فعالیتها را گسترش دهم و نیروهای جوان را متشکل کنم. من و آقایان منوچهر بزرگی و حداد، پس از خروج از آموزشگاه دُوب آهن، شرکتی به نام «ایران فوکو» را راه اندازی کرده بودیم و با استفاده از تمام امکانات شرکت اعم از کارگران، ماشین آلات و کارمندان، یک نمایشگاه سراسری کتاب را در تمام کشور بر پا کردیم. این شرکت در واقع پوششی برای جذب نیروهای انقلاب و کمک به نیروهای انقلابی و حادثه دیدگان از جمله خانواده های زندانیان و تبعیدیها بود. نام شرکت هم به عمد جوری انتخاب شده بود که ساواک شک نبرد. ما و ده های از دانشجویها با وسیله نقلیه شرکت، برای تبعیدیهایی چون حضرات آیات پسندیده، خلخالی، خسروشاهی و کلاتر به نقاط مختلف کشور اعزام می شدیم تا کمکهایمان را به آنان برسانیم. یکی دیگر از کارهایی که تحت پوشش شرکت «ایران فوکو» انجام می دادیم، راه اندازی نمایشگاه سراسری کتاب بود. شهید مفتاح حدود صد هزار جلد کتاب فراهم کردند که ما بسته بندی کردیم و به شهرهای مختلف فرستادیم.

نویسندگان این کتابها عمدتاً چه کسانی بودند؟

شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله سبحانی و حجت الاسلام حجتی کرمانی که در آن روزها جوانان بسیار به آنان توجه داشتند.

آیا نمایشگاهها منحصراً به فروش کتاب می پرداختند؟

خیر، ما این نمایشگاهها را مقدمه ای برای حرکتها ی اساسی تر قرار دادیم و به تدریج سخنرانی هم در دستور کار قرار گرفت، از جمله هنگامی که در کردستان نمایشگاه برگزار کردیم، در خواست سخنران داشتیم و شهید بهشتی بر این نکته اصرار داشتند که به کردستان برسید.

از نقش شهید مفتاح در جامعه روحانیت مبارز خاطراتی را نقل کنید.

از کار و تحصیلاتم پرسیدند و بعد گفتند دختر من در گرانبهائی است که به دست تومی دهم. از او خوب محافظت و مراقبت کن.

به حرفشان گوش دادید؟

(می خندد) بعد می دانم در آن حدی که ایشان توقع داشتند، موفق شده باشم.

رابطه شان با جوانها چطور بود؟

تواضع و خشوع ایشان باعث می شد که جوانها ساعتها در مسجد قبا بنشینند و به حرفهایشان گوش بدهند. آقای علی اکبر پرورش می گفتند من با بسیاری از شخصیتها رفت و آمد دارم و رابطه ام با بسیاری از آنها بسیار هم صمیمی است، اما ابداً رو پیدا نمی کنم که شبی را در منزل آنها بمانم و تنها جایی که احساس شرم و رودربایستی نمی کنم، منزل آقای مفتاح است. ایشان به قدری مهربان و ساده زیست و متواضع بودند که همه می توانستند نزد ایشان بنشینند و ساعتها درد دل کنند. عشق خاص شهید مفتاح به جوانان مثال زدنی بود. بعد از خروج دکتر شریعتی از ایران، هدایت جوانان کلاً به عهده شهید مفتاح قرار گرفت. ایشان بارها به من می گفتند، «وقتی به مسجد قبا می آیم و جمع پر شور جوانان و مباحث مورد علاقه آنها را می بینم، احساس شعف می کنم، چون اینها همه وجود من هستند. من احساس می کنم



ایشان به قدری مهربان و ساده زیست و متواضع بودند که همه می توانستند نزد ایشان بنشینند و ساعتها درد دل کنند. عشق خاص شهید مفتاح به جوانان مثال زدنی بود. بعد از خروج دکتر شریعتی از ایران، هدایت جوانان کلاً به عهده شهید مفتاح قرار گرفت. ایشان بارها به من می گفتند، «وقتی به مسجد قبا می آیم و جمع پر شور جوانان و مباحث مورد علاقه آنها را می بینم، احساس شعف می کنم، چون اینها همه وجود من هستند. من احساس می کنم که آینده این حرکتی که در پیش گرفته ایم، به دست این جوانهاست.»

نخستین آشنایی شما با شهید مفتاح چگونه بود؟

من کتابهای ایشان را خوانده بودم و نسبت به ایشان ارادت داشتم. در سال ۴۸ که پدرم فوت کردند، شهید بهشتی از آلمان نامه ای برای تسلیت فرستادند و به من گفتند که نگران نباش و من هر کاری از دستم برآید، برایت می کنم. بعد از این که ایشان از سفر برگشتند، در سال ۵۰ مسئله ازدواج مرا مطرح کردند و گفتند روی کمک من حساب کن. آقای بهشتی با شهید مفتاح همسایه بودند و رفت و آمد داشتند. خاله من، دختر شهید مفتاح را فرد مناسبی برای ازدواج معرفی کردند و شهید بهشتی هم به من گفتند که می خواهم دختری یکی از نزدیک ترین دوستانم و یارتم را به تو پیشنهاد کنم. آقای مفتاح به طور خصوصی از شهید بهشتی پرسیده بودند که آیا اگر دختر شما آماده ازدواج بود، او را به عقد ایشان درمی آوردید؟ و شهید بهشتی جواب داده بودند که قطعاً این کار را می کردم. شهید مفتاح گفته بودند من دیگر سئوالی ندارم. بعد از این گفت و گو، آقای بهشتی مرا خواستند و گفتند مادران را برای مسائل مقدماتی بفرستید، بقیه کارها به عهده من. خانواده شهید مفتاح هنوز در قم بودند و مادرم برای خواستگاری به قم رفتند. وقتی طرفین موافقت خود را اعلام کردند، شهید بهشتی بقیه امور را به عهده گرفتند. شهید مفتاح از شهید بهشتی خواستند که تعیین مهر به و این کارها را خودشان به عهده بگیرند و شهید بهشتی یک جلد کلام الله مجید و یک نیم دانگ از منزل مادر اصفهان را به نام ایشان کردند و جمع مهریه ۱۵ هزار تومان شد و آقایان مفتاح و بهشتی و من پای آن را امضا کردیم. من اصرار داشتم که شهید بهشتی عاقد مراسم باشند، ولی ایشان صلاح دانستند که آیت الله املی، از بستگان دکتر بهشتی که امام جماعت مسجد امام زمان خیابان مختاری بودند، از طرف ما و آیت الله زنجانی، امام جماعت حسینیه ارشاد از طرف آقای مفتاح، عاقد باشند. شهید بهشتی، شوهر خاله مهربان من، پیوسته مانند پدری مهربان نگران امور شخصی من بودند و حتی در خرید وسایل منزل هم مرا همراهی کردند.

اولین باری که با شهید مفتاح برخورد داشتید، کدام ویژگی ایشان روی شما تأثیر بیشتری گذاشت؟

تواضع، مهربانی و احترامی که به همه افراد می گذاشتند و دیگر نوآوری و ابداع ایشان در امور دینی و علمی بود. چهره ای پیوسته گشاده داشتند و در نشر عقاید شیعی بسیار پیگیر و مصمم بودند. اولین سئوالی که از شما پرسیدند چه بود؟





مطهری به خاطر نظرهای ایشان در مورد حجاب و بعضی از مسائل دیگر و دلخوریشان از شهید مفتاح به خاطر حمایت از بعضی از افکار دکتر شریعتی بود. دکتر بهشتی با قاطعیت اعلام کردند که ما به هیچ وجه زیر بار این قضیه نمی‌رویم و لذا قرار شد دو مراسم جداگانه با دو اعلامیه برگزار شود. وعظ تهران در مسجد عزیزالله مجلس گرفتند.

#### مراسم جامعه روحانیت مبارز چگونه و کجا برگزار شد؟

این مراسم، قصه جداگانه‌ای دارد. روزی به خانه شهید مفتاح رفته بودم و در این مورد از ایشان سؤال کردم. گفتند قرار است در مسجد ارک مجلس بگیریم و آقای معادیخواه صحبت کند. من اشاره کردم که دوستان هم زندان او، نسبت به عملکردش در زندان انتقاد دارند و اشاره کردم که سر و کار شهید مفتاح با جوانان است و لذا فکر نمی‌کنم آقای معادیخواه برای سخنرانی فرد مناسبی باشد، چون فردی که در این مراسم حرف می‌زند، جنبه سمبلیک دارد و نوازش هم قرار است در سطح کشور پخش شود. آقای مفتاح گفتند: «من هم حرفهایی درباره او شنیده‌ام. اما در این موقعیت کسی را نداریم و خود من هم که ممنوع المنبر هستم.» من دکتر حسن روحانی را به مناسبت ده شب سخنرانی در مسجد حکیم اصفهان در سال ۵۲ می‌شناختم و نوازه‌ای سخنرانی ایشان را برای شهید مفتاح آورده بودم. ایشان گوش دادند و گفتند خوب صحبت می‌کند و لذا به این نتیجه رسیدیم که ایشان فرد مناسبی است. بعد با شهید بهشتی تماس گرفتند و گفتند که فلاتی نسبت به سخنرانی معادیخواه انتقاد دارد و دکتر روحانی را مطرح کردند. شهید بهشتی در این حد که ایشان طلبه جوان با استعداد و از شاگردان شهید مطهری است، ایشان را می‌شناختند. قرار شد با شهید مطهری صحبت شود و ایشان گفته بودند که آقای روحانی خیلی هم خوب است و هر چند ناشناخته است، اما بسیار خوب صحبت می‌کند. به هر حال ایشان آمد و آن سخنرانی، تاریخی و شگفت‌آور شد. دکتر روحانی در آن سخنرانی با استناد به آیات از قرآن، لفظ «امام» را برای رهبر کبیر انقلاب به کار برد که با صلوات مردم تصویب و تأیید شد. نوار سخنرانی هم به سرعت تکثیر و در همه کشور پخش شد و به صورت یکی از قابل توجه‌ترین سخنرانی‌های دوران مبارزه در آمد.

از مسجد قبا و نقش آن در تاریخ انقلاب و به ویژه نماز باشکوه عید فطر ۵۷ چه خاطراتی دارید؟  
نماز عید فطر سال ۵۷ واقع نتیجه و ادامه نماز عید فطر ۵۶ بود. پس از آن که مسجد قبا به همت بزرگانی چون شهید مفتاح، نقش اصلی را در حرکت اسلامی، انقلابی مردم پیدا کرد، دارای چنان جاه‌بندی شد که گروه‌های مختلف به آنجا آمدند و خیابانهای اطراف خیابان قبا و حسینیه ارشاد پر از جمعیت می‌شد و مردم مشتاق، یا شور و علاقه خاصی به سخنرانی‌ها گوش می‌دادند. این شور و هیجان در شهبان ماه رمضان دو چندان می‌شد. شهید مفتاح در آخرین شب ماه رمضان ۵۶، مردم را برای اقامه نماز عید فطر در قیصریه فرا خواند. همان شب در میان مردم، اعلامیه‌ای پخش شد که در آن آمده بود بنا بر فتوای امام، اقامه نماز عید به صورت جماعت، در زمان غیبت امام عصر (عج) مجاز نیست. کاملاً معلوم بود که ساواک در این قضیه دست دارد. اما شهید مفتاح با نهایت درایت از این فریب برده برداشتند و به مردم اعلام کردند که ما شاگردان امام هستیم و از فتوای ایشان خبر داریم و به هیچ وجه این طور نیست و فردا نماز عید فطر برگزار خواهد شد. نماز عید فطر سال ۵۷ و آن راهپیمایی عظیم و تأثیر گذار، در واقع ریشه در این رویداد داشت. در نماز عید فطر سال ۵۷، من اصفهان بودم، اما شهید مفتاح ماجرای راهپیمایی عظیم و حمایت قاطع شهید مطهری و شهید بهشتی و برنامه‌ریزی دقیق آن روز را برای توضیح دادند. در آن روز، شهید دکتر باهنر پس از اقامه نماز به امامت شهید مفتاح، به منبر رفتند و سخنرانی مبسوطی درباره اوضاع کشور و تصمیم روحانیت ابراد کردند و گفتند که به خاطر کشته‌شدگان خیابان ژاله تهران و شهرستانها، روز پنجشنبه

تعطیل عمومی اعلام می‌شود. به هر حال، راهپیمایی در میان نیروهای امنیتی آغاز می‌شود و در دوراهی قلبک، شهید مفتاح توسط این نیروها مجروح می‌شوند و از آنجا به بعد، هدایت جمعیت را شهید بهشتی به عهده می‌گیرند و سرانجام در میدان آزادی سخنرانی غربی ایراد می‌کنند و نماز ظهر به امامت ایشان اقامه می‌شود.

#### از ماجرای دستگیری شهید مفتاح نکاتی را بیان کنید.

من در روز ۱۶ شهریور برای شرکت در مراسم عروسی دختر دوم شهید مفتاح، از اصفهان به تهران آمدم. عصر آن روز در خانه ایشان بودم و اعضای خانواده و خویشاوندان معتقد بودند که ایشان بهتر است در بیمارستان بمانند، اما شهید مفتاح به خاطر مراسم عروسی دخترشان به خانه برگشتند. مأموران ساواک به خانه حمله و هر سه طبقه خانه را اشغال کردند و دنبال شهید مفتاح گشتند. آنها می‌گفتند تا وقتی او را پیدا نکنند، نخواهند رفت و حتی اجازه نمی‌دادند کسی از طبقه‌ای به طبقه دیگر برود و عملاً ما را حبس کرده بودند. من و برادر شهید مفتاح به محض اینکه صدای ماشین ایشان را شنیدیم، سراسیمه به کوچه دویدیم و دیدیم که ساواکیها ماشینشان را محاصره و دستگیرشان کردند. صحنه بسیار دردناکی بود. زنها و بچه‌ها گریه می‌کردند و دکتر مفتاح سعی داشتند آنها را آرام کنند. من و چند نفر سعی کردیم به طرف ایشان برویم، ولی مأموران به شدت ما را مورد ضرب و شتم قرار دادند. سرانجام ایشان را سوار ماشین کردند و بردند. شهید مفتاح قبل از رفتن خطاب به ما گفتند مراقب باشید مراسم به هم نخورد و همین امشب عروسی را برگزار کنید. به هر حال بنا به امر دکتر مفتاح، مراسم عروسی در آن وضعیت بحرانی برگزار شد. فردای آن روز که خانمها را به منزل داماد بردیم، صدای تیراندازی را از طرف میدان ژاله شنیدیم که منجر به فاجعه ۱۷ شهریور و موجب تسریع سقوط رژیم شاه شد.

#### چه شد که شهید مفتاح را آزاد کردند؟

بعد از فاجعه ۱۷ شهریور، مسئله «آشتی ملی» توسط شریف‌امامی اعلام شد و لذا شهید مفتاح را بعد از دو ماه آزاد کردند. از راهپیمایی تاسوعا و عاشورای ۵۷ چه خاطره‌ای دارید؟  
یک هفته قبل از تاسوعای سال ۵۷، اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران، در طبقه دوم منزل شهید مفتاح به حضور شهیدان بهشتی، مطهری و باهنر و مقام معظم رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مهدوی کنی و هاشمی‌رفسنجانی تشکیل جلسه داد. بعد از اتمام جلسه، همراه دکتر مفتاح، پسرشان آقا مهدی و برادرشان، حسین آقا، به طرف منزل آیت‌الله طالقانی رفتیم. قرار بود شهید مفتاح از ایشان بخواهند که پایین ورقه اعلامیه راهپیمایی تاسوعا عاشورا را که به امضای همه اعضای جامعه می‌رسید، امضا کنند. در آنجا، شهید مفتاح مورد احترام آیت‌الله طالقانی قرار گرفتند. اما ایشان به هیچ وجه زیر بار امضای اعلامیه جامعه روحانیت مبارز نرفتند و هر چه شهید مفتاح اصرار کردند، فایده نداشت. بالاخره اطلاعیه سراسری با امضای چهل پنجاه تن از روحانیون چاپ و پخش شد، منتهی همان کسانی که آیت‌الله طالقانی را از امضای اعلامیه برحذر داشته بودند، اعلامیه‌ای انفرادی را از سوی ایشان منتشر و با حمل تصاویری از ایشان،

یک روز در منزل شهید مفتاح با فردی با نام سرگرد اقارب پرست روبرو شدم. از آنجایی که او را از سابق در اصفهان می‌شناختم، پس از رفتن او، از شهید مفتاح علت آمدنش را پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: «اقارب پرست رابط ما با ارتش است و اخبار و اطلاعات ارتش را از طریق او به اطلاع جامعه روحانیت می‌رسانیم.» جامعه روحانیت با همکاری روحانیون انقلابی برجسته‌ای چون هاشمی‌رفسنجانی، مهدوی کنی، مطهری، مفتاح، موسوی اردبیلی و باهنر تشکیل شده بود و غیر از سازماندهی تظاهرات و حرکت‌های مردمی، با جمع آوری گزارش و ایجاد ارتباط با بدنه بخشهایی از رژیم، تلاش می‌کرد تا فردای پس از سقوط شاه، مشکلاتی چون هرج و مرج و فروپاشی سیستم اداری و نظامی رخ ندهد. فعالیت و حرکت فکری روحانیت انقلابی، میان سران فاسد رژیم و افراد جامعه، حصار می‌پدید آورد که جوانان و توده مردم را از مهلکه‌ها حفظ و آنها را برای روزی عظیم و امتحانی سترگ آماده کرد.

در رویداد شهادت حاج آقا مصطفی خمینی، نقش جامعه روحانیت

**ایشان به قدری مهربان و ساده زیست و متواضع بودند که همه می‌توانستند نزد ایشان بنشینند و ساعتها درد دل کنند. عشق خاص شهید مفتاح به جوانان مثال زدنی بود. ایشان بارها به من می‌گفتند، «وقتی به مسجد قبا می‌آیم و جمع پر شور جوانان و مباحث مورد علاقه آنها را می‌بینم، احساس شغف می‌کنم، چون اینها همه وجود من هستند.»**

#### مبارز و به ویژه شهید مفتاح چه بود؟

اختلاف دو جریان روحانیت در سال ۵۶ موجب شده بود که ساواک در صدد بهره‌برداری از این رویداد برآید، اما مردم به شکلی خودجوش فریاد برمی‌آوردند و نام امام به مناسبت شهادت فرزندان برومندشان در همه جا شنیده می‌شد و این مسئله‌ای بود که تا آن روز سابقه نداشت. جامعه روحانیت مبارز که در این زمان تشکیل و انسجام خوبی پیدا کرده بود، در صدد برآمد که برای مراسم چهلم شهید حاج آقا مصطفی برنامهریزی وسیعی را در سطح کشور و به ویژه تهران انجام دهد. شهیدان بهشتی، مطهری و مفتاح و آقای هاشمی‌رفسنجانی معتقد بودند که باید یک اطلاعیه سراسری بدهند و همه علماء، پای آن را امضا کنند. شهید مفتاح و آیت‌الله مهدوی کنی تازه از زندان آزاد شده بودند. آنها با طیفی از روحانیون که به ولایتی‌ها مشهور بودند و در رأس آنها آقایان مرتضی جزایری و سید هادی خسروشاهی بزرگ بودند، تماس گرفتند و از آنها خواستند که اعلامیه را امضا کنند. آقایان که بیشتر وعظ تهران در آن طیف قرار داشتند، امضای اعلامیه را منوط به نبودن نام شهید مطهری و شهید مفتاح کردند. شهید بهشتی پرسیده بودند که علت مخالفت با این دو بزرگوار چیست؟ جواب داده بودند دیدگاههای اینها را قبول نداریم. اعتراضشان به شهید

صورت‌نمایی از راهپیمایی با دستگیر شهید مفتاح به قلم شهید بهشتی





هر دو علاقه داشتیم، نزد شهید بهشتی رفتم و اصل ماجرا را جویا شدم و گفتم، «آقا! این قضیه خبرگان چیست؟ دوباره علیه شما جوسازی شده که شما نامزد ما را چیده اید!» شهید بهشتی خندیدند و گفتند، «مگر چنین چیزی امکان دارد؟ آقایان چقدر بی‌انصافند! ما در جلساتی که با آقایان هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای و دیگران داشتیم، تعدادی را به عنوان نامزد انتخاب کردیم، من اسامی را خدمت حضرت امام در قم بردم. امام لیست را نگاه کردند و نظرشان را فرمودند... چند نفری هم به صلاحدید امام به لیست اضافه شدند... از جمله افرادی هم که باید از شهرستانها کاندید می‌شدند، یکی هم آقای

مفتح بود». متأسفانه سرانجام تحریک «وسواسان خناس» باعث شد که شهید مفتح در آخرین لحظات از تهران نامزد شوند، منتهی چون نامشان در فهرست جامعه روحانیت و نیروهای خط امام نبود، رأی نیاوردند.

**چگونه از خبر شهادت شهید مفتح باخبر شدید؟**  
آن روزها من مدیر صدا و سیما، مرکز اصفهان بودم و داشتم در دفترم کار می‌کردم و به علت مشغله زیاد به رادیو توجه نداشتم. ساعت حدود نه یا نه و نیم بود که منشی آمد و گفت، «اخبار را شنیدید؟» گفتم، «نه» او هم حرفی نزد و رفت. بعد از چند دقیقه عده‌ای از مدیران و معاونان مرکز صدا و سیما آمدند و چون می‌دانستند اخبار را نشنیده‌ام، با آرامش و به تدریج به من فهماندند که آقای مفتح تیر خورده، ولی به خبر گذشته و فعالان بیمارستان است. بلافاصله با صدا و سیما تهران تماس گرفتم و دیدم که ترور صورت گرفته، ولی هنوز خبر شهادت ایشان را به رادیو و تلویزیون نداده بودند. دشوارترین وجه قضیه، اطلاع دادن به همسر بود. در خانه نهایت سعی خود را کردم که رادیو را نشنود. بالاخره با هر زحمتی بود ماجرای ترور و خبر سلامت پدرش را به او گفتم. بلیت هواپیما تهیه کردیم و به تهران آمدیم و در نزدیکی منزل ایشان، با سیل جمعیت سیاهپوش و عزادار مواجه و متوجه خبر شهادت ایشان شدیم. همسرم به محض مشاهده این منظره منقلب شد و از حال رفت.

**ظاهراً به بهانه اولین سالگرد شهید مفتح در سال ۵۹، قرار بود راهپیمایی اعتراض آمیزی علیه توهین به حضرت امام صورت بگیرد. ماجرا چه بود و چه کسانی و با چه اهدافی قصد داشتند این راهپیمایی را به راه بیندازند و واکنش حضرت امام چه بود؟**  
ماجرای این قرار بود که شیخ علی تهرانی به اصفهان آمد و در باغ تختی سخنرانی کرد. بعد از سخنرانی او منافقین راهپیمایی کردند و شعار مرگ بر شهید بهشتی دادند. این اولین بار بود که در زادگاه شهید بهشتی چنین جسارتی به ایشان می‌شد. به تدریج طیفهای همسو با منافقین، جمعیت قابل توجهی را تشکیل دادند و به طرف صدا و سیما، اصفهان حرکت کردند. از آن سوا اعضا و طرفداران حزب جمهوری هم به سرعت سازمان یافتند و به مقابله با آنها برآمدند و شعار مرگ بر بنی صدر دادند. به هر حال طرفین مقابل صدا و سیما آمدند. ما هم فوراً انتظامات را تقویت کردیم که ساختمان را تصرف نکنند. فیلمبرداران تلویزیون هم از این صحنه‌ها فیلمبرداری کردند و شب به عنوان خبر داخلی نشان دادند. در میان تصاویر صحنه‌ای نشان داده شد که یک نفر عکس امام را پاره کرده بود. البته قضیه خیلی جدی نبود و این اتفاق در درگیری پیش آمده بود. ناگهان از دفتر آقای طاهری اصفهانی زنگ زدند که ایشان بسیار ناراحت است، چون شنیده که عکس امام پاره شده است. من گفتم چیزی چیزی نبوده و موضوع را بزرگ نکنید. عبدالله نوری هم از تهران تماس گرفت و گفت می‌دانم چیزی نبوده، اما باید موضوع را بزرگ و جورا علیه بنی صدر متشنج کنیم. به هر حال با یک برنامه هماهنگ، قرار شد در همه کشور راهپیمایی شود و برای این کار، روز سالگرد شهید مفتح در نظر گرفته شد. جو بسیار سنگین و دشواری بود. ناگهان امام اطلاعیه دادند و راهپیمایی لغو کردند و در واقع جلوی نقشه آنها را که همیشه سعی می‌کردند مسائل، سیر طبیعی و قانونی خود را طی نکنند، گرفتند. ■

شکست مفتضحانه گروههای چپ، به ویژه حزب توده در مناظره تلویزیونی با شهید بهشتی بر عناد دشمنان و به ویژه منافقین و عناصر وابسته به بیگانه افروزد و لذا، ترور شخصیت شهید بهشتی در ابعاد مختلف آغاز شد. وسواسان خناس هر کاری که از دستشان برآمد برای ایجاد اختلاف بین شهید بهشتی و یاران وفادارشان کردند. از جمله در جریان انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی، این دشمنیها شدت بیشتری پیدا کردند. از تهران ۱۵ نفر حق انتخاب شدن داشتند و عده فراوانی برای نمایندگی نامزد شده بودند. در جلسات جامعه روحانیت مبارز و گروههای خط امام، بنا شد که شهید مفتح از تهران به عنوان نامزد معرفی شوند. اما در جلسات بعد به این نتیجه رسیدند افرادی که معروفتر هستند و در کسب آراء، موفقتر خواهند بود، از تهران معرفی و سایرین از بقیه استانها نامزد شوند. از جمله قرار شد شهید مفتح از استان همدان نامزد شوند. درست از لحظه‌ای که این تصمیم گرفته شد، «وسواسان خناس» تلفنها و رفت و آمدهایشان را شروع کردند و به آقای مفتح القا کردند که، «آقا! دیدید شما را کنار زدند. شما باید از تهران نامزد می‌شدید، نه از همدان. دیدید آقای بهشتی شما را کنار زد؟» خود من بارها از شهید مفتح شنیدم که، «اینها می‌آیند و این حرفها را می‌زنند و مرا علیه آقای بهشتی تحریک می‌کنند. اینها تصور کرده‌اند من و آقای بهشتی تازه به هم رسیده‌ایم، در حالی که ما بیست سی سال است که با هم هستیم. خدا را شاهد می‌گیرم اگر بنا باشد در کشور مارنیس جمهور انتخاب شود، من اولین کسی هستم که برای این مقام به آقای بهشتی رأی می‌دهم، زیرا ایشان صلاحیت دارد و بعد از امام، کسی را مثل ایشان ندارم.» من به عنوان فردی که به

چنین القا کردند که مبتکر راهپیمایی آن روز، ایشان بوده است.

**از روزهای حضور حضرت امام در پاریس و اوچگیری مبارزات خاطراتی را نقل کنید.**  
یادم هست هنگامی که شهید مطهری از دیدار امام به ایران بازگشتند، شهید مفتح با ایشان تماس گرفتند و خواستار ملاقات شدند. شهید مطهری پیشنهاد کردند با هم به دیدن آیت الله موسوی زنجانی که بیمار بود، بروند. شهید مفتح از من خواستند که ایشان را همراهی کنم و به منزل شهید مطهری رفتم و از آنجا عازم منزل آیت الله زنجانی شدیم. در بین راه صحبت از احوال جمعی امام و وضعیت اطرافیان ایشان شد.

شهید مطهری بسیار از وضعیت آنها نگران بودند و می‌گفتند که اینها فقه را قبول ندارند و دیدگاه اسلامی آنها با ما متفاوت است. البته امام با آرامش به شهید مطهری گفته بودند، «نگران نباشید. انشاء الله درست می‌شود، چون شما هستید.» این نگرانی نهایت هوشمندی این شهید بزرگوار را می‌رساند و نیز سعه صدر و اعتماد به نفس حضرت امام را که با وجود یارانی چون شهید مطهری، مشکلات را قابل حل می‌دانستند. جریان اختلاف بین شهیدان بزرگوار بهشتی و مفتح را نقل کنید.



**هنگامی که شهید مطهری از دیدار امام به ایران بازگشتند، شهید مفتح با ایشان تماس گرفتند و خواستار ملاقات شدند. شهید مطهری پیشنهاد کردند با هم به دیدن آیت الله موسوی زنجانی که بیمار بود، بروند. شهید مفتح از من خواستند که ایشان را همراهی کنم. در بین راه صحبت از احوال جمعی امام و وضعیت اطرافیان ایشان شد. شهید مطهری بسیار از وضعیت آنها نگران بودند و می‌گفتند که اینها فقه را قبول ندارند و دیدگاه اسلامی آنها با ما متفاوت است. البته امام با آرامش به شهید مطهری گفته بودند، «نگران نباشید. انشاء الله درست می‌شود، چون شما هستید.»**

